

وقف اموال اشخاص حقوقی به وسیله مدیران

هاجر مصلحیان**

دکتر پرویز عامری*

چکیده

شخص حقوقی دارای وجودی اعتباری است و شخصیت آن، از شخصیت تشکیل دهندگان آن، متمایز و مستقل است. با این وجود، نیازمند اشخاص حقیقی است تا در راستای اهداف آن در عالم خارج اقدام کرده، وجود آن را مؤثر گرداند. کلیه اعمال حقوقی و اجرایی این اشخاص، به وسیله مدیران آن‌ها انجام می‌پذیرد. در خصوص وقف اموال شخص حقوقی، به عنوان یکی از این اقدامات قابل تصور، این سؤال مطرح است که آیا این ارکان که تنها اداره اموال شخص حقوقی را برعهده دارند، می‌توانند اقدام به وقف اموال آن نمایند و به عبارت دیگر، آیا از مفهوم اداره کردن، خارج ساختن اموال از ملکیت مؤسسه آن هم بصورت بلاعوض، استنباط می‌گردد یا خیر؟ مقاله حاضر بر این عقیده است که حدود اختیارات ارکان اشخاص حقوقی و تمایز و استقلال اموال شخص حقوقی اقتضای وقف اموال را ندارد و این اختیارات ناظر به اعمال اداری است و اعمال مالکانه از قبیل وقف را در بر نمی‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: وقف، اشخاص حقوقی، مدیران شخص حقوقی، اعمال مالکانه.

* استادیار حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)

ameripa42@yahoo.com

** کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شیراز hamo1391@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۱۳

۱. مقدمه

وقف، یکی از نهادهای حقوقی مترقی و پیشرو حقوق اسلامی است که آرزومندی بشر برای ماندگاری و بقای جاودانه را برملا می‌سازد. در این تحول و دگرگونی حقوقی، مالکیت خصوصی به سود اجتماع (کم یا زیاد) از بین می‌رود و مالکیت جدیدی از طریق تشکیل شخص حقوقی به وجود می‌آید.

به موجب ماده ۵۷ قانون مدنی و با استناد به قاعده «لا وقف الا فی ملک» (آل کاشف الغطاء، ۱۳۶۱ق: ۷۰)، واقف باید مالک مالی باشد که وقف می‌نماید. وقف اموال اشخاص حقیقی از حیث فراهم بودن شرط مالکیت واقف، با مانعی روبرو نیست، اما با توجه به تمایز اموال شخص حقوقی از اموال مدیران و تشکیل دهندگان، این سؤال مطرح می‌شود که آیا وقف اموال اشخاص حقوقی نیز امکان‌پذیر است یا خیر؟ این اشخاص حقیقی هستند که کلیه اعمال حقوقی و اجرایی شخص حقوقی را به مرحله انجام می‌رسانند و طبیعتاً بدون اراده مدیران، اراده‌ای بالفعل از شخص حقوقی صادر نمی‌گردد. شخص حقوقی قادر نیست مستقیماً اراده خود را اعمال نماید (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۵۸). از سوی دیگر، ماده ۵۸۸ قانون تجارت مقرر داشته است که شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قایل است مگر حقوق و تکالیفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد... و ماده ۵۸۹ مقرر داشته است که تصمیمات شخص حقوقی به وسیله مقاماتی که به موجب قانون یا اساسنامه صلاحیت اتخاذ تصمیم دارند، گرفته می‌شود. لذا در بادی امر چنین به نظر می‌آید که شخص حقوقی می‌تواند اموال خویش را با تصمیم مدیران خود وقف نماید. با این وجود چون وقف باعث فک ملک (محقق ثانی، ۱۴۱۰ق: ۶۱) و خروج موقوفه از مالک می‌گردد (نجفی، ۱۳۹۷ق: ۵۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۵۳۹) و از طرفی مدیران مالک اموال شخص حقوقی نیستند که بتوانند آن را فک نمایند، این فرضیه تقویت می‌شود که وقف اموال اشخاص حقوقی با اهداف تشکیل شخص حقوقی مغایرت دارد و امکان‌پذیر ناست. قطع نظر از اینکه اگر در وقف قصد قربت از سوی واقف ضرورت داشته باشد، امکان صدور چنین قصدی از شخص حقوقی منتفی

و نتیجتاً تحقق وقف از این جهت مواجه با مشکل خواهد بود، مقاله حاضر در صدد پاسخ به این سؤال است که آیا قواعد و مقررات مربوط به وقف از سویی و اداره اشخاص حقوقی از سوی دیگر، بدون توجه به وجود یا عدم قصد قربت، اجازه وقف اموال اشخاص حقوقی را می دهد یا خیر.

در نوشته های فقهی و حقوقی، تا آنجا که نگارندگان بررسی نموده اند، مسأله «وقف اموال اشخاص حقوقی»، به عنوان بحث مستقلی مطرح نشده است. در قوانین و مقررات ناظر به وقف و اشخاص حقوقی نیز نشانی از این موضوع به چشم نمی خورد. بنابراین می توان گفت که عدم انجام کار تئوری خاص و دقیق، فقدان قوانین و مقررات و نیز رویه قضایی در این زمینه، از موانع و مشکلات تحقیق به شمار می رود. به منظور بررسی امکان یا عدم امکان وقف اموال اشخاص حقوقی، ابتدا ماهیت حقوقی رابطه مدیران با اشخاص حقوقی به منظور تعیین حدود اختیارات آنان نسبت به وقف اموال این اشخاص مورد بررسی قرار خواهد گرفت و سپس، وقف اموال اشخاص حقوقی حقوق عمومی و خصوصی، به طور جداگانه و در ضمن آن، وقف اموال دانشگاه آزاد اسلامی به عنوان مصداقی مورد مناقشه، مورد تحلیل و ارزیابی قرار می گیرد.

۲. حدود و قلمرو اختیارات مدیران در خصوص وقف اموال شخص حقوقی

حدود اختیارات و مسئولیت های مدیران رابطه مستقیمی با نحوه تلقی از رابطه مدیران با شخص حقوقی دارد و به عبارت دیگر، مبنای مورد قبول برای این رابطه حقوقی، مبین حدود اختیارات مدیران است (عسگری توانی، ۱۳۸۳: ۷۷). در این باره، نظریات گوناگونی همچون وکالت، نمایندگی قانونی و رکن بودن، از سوی حقوق دانان ارائه شده است که در ذیل، به تبیین حدود اختیارات مدیران در هر یک از این نظریات اشاره می گردد.

۲-۱. نظریه وکالت

بر مبنای نظریه وکالت، مدیران شخص حقوقی به منزله وکیل هستند و همانند هر

وکیل دیگری، صرفاً اختیار انجام اعمالی را دارند که به صورت صریح یا ضمنی در اساسنامه آمده، یا برحسب عرف و عادت و قانون، جزء اختیارات آنان محسوب می شود. مبنای این نظریه ماده ۵۱ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ است که جز درباره شرکت های سهامی، نسبت به شرکت های تجاری کماکان به قوت خود باقی است. حتی در مواردی که در اساسنامه، اختیارات وکیل به نحو کامل و مطلق پیش بینی شده باشد، باز هم به استناد مواد ۶۶۰ تا ۶۶۲ قانون مدنی و ملاک مواد ۱۲۹ تا ۱۳۲ قانون اصلاح قانون تجارت، مدیران در امور آتی مجاز تلقی نمی شوند: فروش، وام دادن، وام گرفتن، رهن دادن و رهن گرفتن، حق مصالحه، سازش و داوری و حق وکالت در توکیل. برای برخورداری مدیران از برخی از اختیارات مذکور، باید این موارد به صراحت در اساسنامه پیش بینی گردد (ستوده تهرانی، ۱۳۷۸: ۱۶۶) و برخی دیگر نیز جز با اجازه مجمع عمومی امکان پذیر نیست. ایراد اساسی نظریه وکالت این است که در وکالت، اهلیت و شایستگی وکیل در انجام موضوع وکالت فرع بر اهلیت و شایستگی موکل است و اگر موکل قادر بر انجام نباشد، وکیل هم چنین امکانی نخواهد داشت. بنا بر نظریه وکالت مدیران، چنانچه شخص حقوقی مستقلاً بتواند موضوع وکالت را انجام دهد، مدیران آن نیز اختیار انجام آن را دارند. بدین ترتیب اختیار مدیران برای وقف اموال شخص حقوقی تحت مدیریت شان، فرع بر اثبات این حق برای شخص حقوقی است که در سطور آتی باید بدان پرداخت. صرف اینکه گفته شود شخص حقوقی مالک است و اقتضای قاعده تسلیط امکان هر تصرفی را به وی می دهد، وافی به مقصود نیست کما اینکه شخص حقوقی که برای امور خیریه تأسیس شده است، نمی تواند به استناد مالکیت خود بر اموال، مبادرت به امر تجارت نماید، حال آنکه شخص حقیقی با چنین محدودیتی روبرو نیست. نتیجه اینکه چنانچه نتوان اختیار وقف اموال را برای شخص حقوقی اثبات کرد، مدیران آن نیز در نظریه وکالت نمی توانند اموال شخص حقوقی تحت مدیریت خود را وقف نمایند.

۲-۲. نظریه نمایندگی قانونی

برخلاف نظریه وکالت که برحسب آن، اختیار وکیل ناشی از اختیار موکل و

محدود به حدی است که او تعیین می‌کند، در نظریه نمایندگی قانونی، اصیل مباشرتاً قادر به اجرای حقوق و تکالیف خود نیست (اصغری آقمشهدی، تفرشی، ۱۳۸۵: ۴۳) و لذا افراد واجد شرایط با تشریفات قانونی به عنوان نماینده قانونی اصیل تعیین می‌گردند کما اینکه پدر و جد پدری و قیم نسبت به مولی علیه نمایندگی قانونی داشته و از ناحیه وی اداره اموال و اعمال حقوقی را انجام می‌دهند در حالی که مولی علیه خود صلاحیت انجام این امور را ندارد (عسگری توانی، ۱۳۸۳: ۸۰). هیچ مصداقی از قائم مقام قانونی را نمی‌توان نام برد که در عین دارا بودن اختیار بالفعل، منوبٌ عنه وی نیز اختیارات بالفعل داشته باشد. اختیار نماینده ناشی از قانون است و به موجب قانون حق هرگونه تصرف در اموال اصیل را دارد (اسکینی، شریفی آل هاشم، ۱۳۷۹: ۵)، به طوری که نیاز نیست حدود اختیارات آنان دقیقاً تعیین گردد، معذک محدود و مقید به غبطه و مصلحت مولی علیه است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۸۱). بنابراین، اختیارات نماینده، وسیع‌تر از وکیل بوده، در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی منوبٌ عنه جاری و ساری است. (صفایی، قاسم زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۸) اما اینکه وقف اموال منوبٌ عنه و اخراج بخشی از اموال از مالکیت، می‌تواند در چارچوب غبطه و مصلحت وی قرار گیرد یا خیر، موضوعی است که جداگانه باید بررسی شود. بطور معمول ولی قهری و قائم مقام قانونی برای مصلحت مولی علیه را وقف نمی‌کند؛ وقف اگر از منظر مالی و اقتصادی نگریده شده، برای واقف (مولی علیه) مصلحتی ندارد و اگر از منظر معنوی ملاحظه گردد، اثر معنوی برای مولی علیه بدون دخالت خودش متصور نیست و همچنین است درباره شخص حقوقی که امکان بهره مندی از نتایج معنوی وقف را ندارد.

۳-۲. نظریه رکن بودن یا نمایندگی ارگانیک

بر مبنای این نظریه که نظریه « وحدت مدیران با شرکت » نیز خوانده می‌شود، مدیران به عنوان یکی از ارکان و اعضای شخص حقوقی و به منزله اعضا و جوارحو جزئی از بدنه آن تلقی می‌گردند (اسکینی، ۱۳۷۵: ۱۶۱)؛ ساختمان شخص حقوقی (برای مثال شرکت) نیز از ارکانی مانند مجامع عمومی سهام‌داران و سازمان مدیریت تشکیل

شده که بدون هر یک از این ارکان، شخص حقوقی وجود نخواهد داشت و نیز تصمیمات و اقدامات هر یک از این ارکان، تصمیمات شخص حقوقی تلقی خواهد شد (خردمندی، ۱۳۸۲: ۱۵۷). در این نظریه، اصل بر این است که مدیر تمام اختیارات لازم برای اداره امور شخص حقوقی را در چارچوب موضوع شخص حقوقی داراست و اختیارات او در این خصوص نامحدود است؛ با این همه، حدود اختیارات مدیران در نظریه رکنیت نیز مقید به رعایت موضوع شخص حقوقی است. این محدودیت به خوبی از ماده ۱۱۸ قانون اصلاح قانون تجارت مستفاد می‌گردد. در نظریه نمایندگی قانونی نوعی دوگانگی بین نماینده و منوب^{۱۱} عنه وجود دارد که این دوگانگی در نظریه رکنیت موجود نیست. بدین ترتیب اقدامات مدیران همان اقدامات شخص حقوقی است مانند اینکه امضای یک قرارداد از سوی شخص حقیقی هیچگاه به دست وی که سند را امضا کرده است، نسبت داده نمی‌شود، بلکه فعالیت اعضای شخص به خود شخص منسوب می‌گردد. قایل شدن به این نظریه مستلزم صحیح دانستن وقف اموال شخص حقوقی بوسیله مدیران نیست؛ این نظریه صرفاً گویای این معناست که افعال و اقدامات مدیران، مستقیماً به شخص حقوقی اسناد داده می‌شود؛ اگر مدیران مختار باشند که اموال شخص حقوقی را وقف کنند، این وقف عمل شخص حقوقی محسوب می‌شود، اما اینکه مدیران اختیار چنین کاری را داشته باشند خود محتاج اثبات است و از این نظریه استنباط نمی‌شود. با این همه اگر قرار باشد قول به جواز پذیرفته شود، در نظریه رکن بودن امکان پذیرش بیشتر است و اگر در این نظریه امکان پذیرش وقف اموال شخص حقوقی از سوی مدیران وجود نداشته باشد، در نظریه وکالت و نمایندگی به طریق اولی قابل پذیرش نخواهد بود.

۴-۲. ارزیابی و نتیجه

فارغ از این مسأله که کدام نظریه در خصوص رابطه مدیران با شخص حقوقی، مورد پذیرش قرار گیرد، می‌توان دریافت که به موجب نظریه رکنیت یا وحدت مدیران با شخص حقوقی، نسبت به نظریه نمایندگی قانونی و وکالت، مدیران از اختیارات کامل-تر و وسیع‌تری برخوردار هستند؛ در نظریه نمایندگی قانونی، اگرچه اختیار نماینده (به

لحاظ این که ناشی از قانون است)، وسیع تر از وکیل و در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی منوب^۱ عنه است، به لحاظ ایراداتی که بر آن وارد است قابل پذیرش نیست. برای نمونه، نظریه های وکالت و نمایندگی قانونی، نمی تواند توجیه کننده مسئولیت شرکت در قبال اعمال خارج از حدود اختیارات مدیران باشد و در مورد مسئولیت های خارج از قرارداد مدیران، نمی توان شخص حقوقی را ضامن شمرد، به لحاظ این که نماینده را باید مسئول خساراتی دانست که در نتیجه تقصیر خود به دیگران می زند و توجه مسئولیت مدنی به شخص حقوقی، تنها بر مبنای نظریه رکن بودن مدیران قابل توجیه است؛ وقتی که مدیران را رکن و به منزله جزئی از شخص حقوقی بدانیم، به واقع این خود شخص حقوقی است که خسارت وارد کرده است و در نتیجه باید آثار آن را نیز متحمل گردد. به همین دلیل شاید بتوان گفت نظریه رکن بودن مدیران شخص حقوقی از جایگاه استوارتر و موجه تری برخوردار است.

با این وجود این سؤال که آیا مدیران می توانند اقدام به وقف اموال شخص حقوقی تحت مدیریت خود بنمایند یا خیر، همچنان باقی و نیازمند بررسی و تحلیل حقوقی است و همانگونه که گفته شد نوع ارتباط مدیران حدود اختیارات را تعیین نمی کند بلکه امکان و میزان استناد اعمال مدیران به شخص حقوقی را متفاوت می کند.

۳. وقف اموال اشخاص حقوقی حقوق عمومی

۳-۱. وقف اموال عمومی

در خصوص اموال عمومی، حقوق دانان معمولاً میان اموال و مشترکات عمومی و اموال دولتی تمایز قائل شده اند؛ اموال ملی، چنان که از نام آن پیداست و مصادیق آن در اصل چهل و پنجم قانون اساسی نام برده شده است، به مالی گفته می شود که به همه افراد ملت تعلق دارد و به مصالح عامه اختصاص یافته است؛ مالک خاصی ندارد و قابل تملک خصوصی نیز نیست؛ دولت تنها تصدی و اداره این اموال را برعهده دارد و مالک آن نیست. این اموال به صورت مستقل و بدون این که به شخصیت حقوقی خاصی وابسته باشند، وجود دارند و دارایی هیچ شخصی اعم از حقیقی و حقوقی را تشکیل نمی دهند. البته این اموال رها نیستند و به سرپرستی و مراقبت نیاز دارند. اعمال

این سرپرستی ممکن است به عهده دولت یا سازمان‌های عمومی غیر دولتی باشد. بنابراین، مالک خاص وجود ندارد که بتواند اقدام به وقف نماید، شأن دولت نیز چنان‌که اشاره شد، تنها اداره و سرپرستی این اموال در جهت مصالح عمومی است؛ بی آن‌که این اموال به تملک آن درآید (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۶۵). با این وصف، وقف این اموال بدین جهت امکان‌پذیر نیست که مالک خاص ندارد و اختیارات مدیران عمومی محدود به قانونی است که شخص حقوقی حقوق عمومی را ایجاد کرده است. علاوه بر این، ماهیت اینگونه اموال به خودی خود اقتضا دارد که عموم مردم مستقیم یا غیرمستقیم، از آن منتفع گردند و وقف آن موقعیت جدیدی در جهت انتفاع عموم ایجاد نخواهد کرد؛ و چنانچه اموال عمومی بر گروه خاصی وقف گردد نیز با مصالح عامه مغایرت دارد. ممکن است گفته شود همچنانکه اشخاص حقوقی حقوق عمومی، مانند شهرداری‌ها، در برخی مواقع اموال خود را به اشخاص حقیقی یا مؤسسات خصوصی هبه یا به نحو دیگر، تملیک بلاعوض می‌کنند، وقف این اموال به طریق اولی جایز است چرا که عین اموال موقوفه باقی می‌ماند و موقوفه‌علیهم از منافع آن بهره‌مند می‌شوند. در پاسخ باید گفت اشخاص حقوقی حقوق عمومی به موجب قانون به وجود می‌آیند و موضوع فعالیت آن‌ها در قانون مذکور مشخص شده است؛ اینگونه اشخاص نمی‌توانند اموال خود را هبه یا تملیک بلاعوض نمایند مگر اینکه در همان قانون این اجازه به آن‌ها داده شده و جزو مأموریت سازمانی باشد یا ارکان اداره‌کننده صریحاً مجاز به این گونه اقدامات باشند. با این حال می‌توان ادعا کرد که هیچ سازمان عمومی دولتی و غیردولتی که از بودجه عمومی استفاده می‌کند، وجود ندارد که به موجب اساسنامه خود مجاز به وقف اموال و دارایی‌های سازمان باشد. اعطای حق بهره‌برداری از اموال عمومی به اشخاص حقیقی یا حقوقی، که در جهت اجرای مأموریت سازمانی و در چارچوب قانون یا اساسنامه تشکیل شخص حقوقی صورت می‌گیرد، را نمی‌توان با وقف کلی اموال قیاس نمود و آن را تجویز کرد. باید توجه داشت که وقف نوعی فک ملک به شمار می‌رود و مالکیت مال موقوفه از مالکیت عمومی خارج می‌شود و این موضوع به کلی با اعطای حق بهره‌برداری متفاوت است.

۲-۳. وقف اموال متعلق به دولت و سازمان های عمومی غیردولتی

اما قسم دوم اموال دولتی و عمومی، اموالی هستند که در مالکیت شخص حقوقی حقوق عمومی قرار دارد. اگرچه این سازمان‌ها خود شخصیت حقوقی دارند و برای انجام مأموریت سازمانی خود به ناچار مالک اموالی هستند، آزادی عملی که برای اشخاص خصوصی نسبت به تصرف در اموال وجود دارد، درباره اموال اشخاص عمومی صادق نبوده و حدود تصرفاتشان به مراتب محدودتر است؛ و هرچند این اموال ظاهراً در مالکیت شخص حقوقی حقوق عمومی است، اما این اموال در واقع به عموم مردم تعلق دارد و مؤسسات عمومی از این اموال صرفاً در جهت مصالح عامه در چارچوب قواعد حقوق خصوصی انجام وظیفه می‌کنند. بنابراین هرگاه گفته می‌شود که مالی متعلق به دولت یا یک مؤسسه عمومی است، چنین نیست که آن‌ها بتوانند در غیر جبهتی که برایشان به‌وجود آمده‌اند، آن‌را مصرف کنند و گفته شود که چون این اموال متعلق به دولت یا شهرداری است، به هرکس که بخواهند می‌توانند بدهند؛ بلکه به این معنی است که باید در جهت مأموریت دولت یا شهرداری صرف گردد؛ وقف یا خارج ساختن آن اموال از ملکیت دولت یا شهرداری و ... جزء مأموریت این گونه اشخاص حقوقی نیست. اصل یکصد و سی و نهم قانون اساسی در جهت حفظ حقوق عامه و بیت‌المال، صلح دعاوی راجع به اموال عمومی را منوط به اطلاع مجلس و گاه با تصویب آن مجاز می‌داند، پس به طریق اولی، وقف اموال عمومی نیاز به تصویب و اذن قانون و اعطای اختیارات خاص خواهد داشت. از سویی دیگر، محدودیت اختیارات مأموران و مستخدمان عمومی که به نام اداره یا مؤسسه فعالیت می‌نمایند، بیش‌تر از ارکان شخص حقوق خصوصی است؛ چرا که در این‌جا، موضوع مصالح عمومی مطرح است و لذا قانون‌گذار، به لحاظ مصالح عمومی، سخت‌گیری و دقت‌نظر بیش‌تری را به خرج داده است و گاه، تصرفات ناقله و معوض آنان نیز بایستی با اذن قبلی قانون‌گذار همراه باشد. در واقع، حیثیت اداری بودن اعمال مدیران شخص حقوق عمومی قوی‌تر از حیثیت مدیران شخص حقوق خصوصی است؛ شخص حقوق خصوصی، اگرچه داری شخصیت حقوقی مستقل از اعضای تشکیل

دهنده آن است، اما در صورت انحلال اموال و دارایی‌های آن به اعضا بر می‌گردد، در حالی که در مورد شخص حقوق عمومی، چنین امری قابل تصور نیست. بنابراین، در اموال عمومی و دولتی، شأن مدیران، شأن اداری محض است و تنها مسئول اداره و ارائه خدمات عمومی هستند و اختیاری راجع به وقف و اخراج مال از مالکیت دولت یا دیگر اشخاص حقوقی حقوق عمومی ندارند، کما اینکه تاکنون مال موقوفه‌ای مشاهده نشده است که واقف آن دولت یا شهرداری و یا دیگر سازمان‌های عمواست. نباید پنداشت که تملیک اموالی مانند یک قطعه زمین یا هرگونه مال دیگری به اماکن متبرکه یا مساجد و ... از سوی دولت یا شهرداری وقف این اموال بشمار می‌رود، چرا که دولت یا شهرداری و دیگر سازمان‌های عمومی صرفاً درچارچوب قانون و در اجرای مأموریت سازمانی اختیار واگذاری دارند مثل اینکه سازمان مسکن و زمین شهری برای احداث منازل مسکونی اراضی مورد نیاز را به واجدین شرایط واگذار می‌کند اما هیچ حقوقدانی این واگذاری را وقف محسوب نمی‌کند؛ اگر این واگذاری وقف بود باید بعد از وقف مالک خصوصی نداشته باشد، در حالی که فرض بر این است که دولت یا شهرداری ملک خود را به شخص حقوقی یا حقیقی واگذار کرده و آن مال دارای مالک جدیدی شده است و لذا با نهاد وقف به کلی متفاوت است.

۴. وقف اموال اشخاص حقوقی حقوق خصوصی

درخصوص مسأله وقف اموال اشخاص حقوقی حقوق خصوصی، همچون شرکت‌های تجاری و مؤسسات غیر تجاری، برخی قائل به امکان و عده‌ای دیگر معتقد به عدم امکان وقف اموال این اشخاص می‌باشند. هریک از این دو دیدگاه مبتنی بر دلایلی است که قبل از نتیجه‌گیری و اظهارنظر نهایی، دلایلی در مخالفت و موافقت مطرح و مورد بررسی قرار می‌گیرد. ضمن اینکه باید توجه داشت که وقف سهام یا سهم شرکت بوسیله مالک یک چیز است و وقف اموال شخص حقوقی بوسیله مدیران، هرچند که سهامدار یا شریک باشند، چیز دیگر که هرکدام می‌تواند احکام جداگانه داشته باشد.

۴-۱. دلایل در جهت مخالفت با امکان وقف

۴-۱-۱. محدودیت اختیارات

در مورد اختیارات مدیران، ماده ۱۱۸ لایحه اصلاحی قانون تجارت بیان می‌دارد که «جز درباره موضوعاتی که به موجب مقررات این قانون اخذ تصمیم و اقدام درباره آن-ها در صلاحیت خاص مجامع عمومی است، مدیران شرکت دارای کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت هستند ...». قید «اداره شرکت» که در ماده ۱۱۸ آمده، بیان‌گر آن است که تنها اعمال اداری در زمره اختیارات مدیران بشمار می‌رود. مدیران، حتی اگر به‌عنوان رکن شخص حقوقی نیز تلقی گردند، از قلمرو اختیاراتی در حد اداره شرکت برخوردارند و اعمال مالکانه را نمی‌توانند انجام دهند. در مقابل، وقف به موجب ماده ۵۷ قانون مدنی و به استناد قاعده «لا وقف الا فی ملک»، فی نفسه و ذاتاً، عملی مالکانه به شمار می‌رود، نه اداری. علاوه بر اینکه نتیجه وقف، فک ملک و خارج کردن مال از مالکیت واقف است که این امر بطور معمول از قلمرو موضوع اشخاص حقوقی و در نتیجه از محدوده اختیارات مدیران خارج است؛ چون تنها مالک است که می‌تواند اموالش را از مالکیت خود فک نماید یا از آن اعراض کند یا آن را تلف نماید یا هرگونه تصرفی در آن بنماید.

ممکن است گفته شود که گاهی وقف، در جهت اداره اموال صورت می‌پذیرد؛ مثلاً زمانی که انتزاع ملک از غاصب و یا جلوگیری از غصب، منحصراً به وسیله وقف کردن آن ممکن باشد (حائری شهاباغ، ۱۳۷۶: ۳۰)، یا از ترس مصادره شدن، بیم تلف و یا این‌که مال به دست دولت ناهل بیفتد، اقدام به وقف صورت پذیرد کما اینکه در زمان پهلوی اول برخی از زمین‌داران برای حفظ اراضی خود از تملک غاصبانه ایادی حکومت، اقدام به وقف زمین‌های خود نمودند. لکن در پاسخ باید گفت این وقف، عمل اداری محسوب نمی‌شود و مالک برای مصلحت اهم و در حالی که می‌توانسته است هرگونه تصرفی در ملک خویش بنماید، تشخیص داده که برای حفظ آن و جلوگیری از غصب و تصرف غیرقانونی، اراضی خود را وقف نماید، لذا به هیچ‌عنوان نمی‌توان وقف را مصداق عمل اداری محسوب کرد. بنابراین مدیر که تنها وظیفه‌اش

اداره مال است، نمی‌تواند اقدام به اعمالی که لازمه اداره، یعنی مفید برای رسیدن به مقصد شرکت نیست، بنماید (اعظمی زنگنه، ۱۳۵۳: ۷۸)، چرا که عرفاً، به تصرفاتی اطلاق اداره اموال می‌شود که با انجام آن‌ها، بتوان برای صاحب مال پیش‌بینی منافع احتمالی نمود و لاقفل مال را در وضعیت مطلوب خود باقی نگهدارد؛ حال آن که تصرفات بلاعوض و مجانی، از جمله وقف، یک عمل انتفاعی مادی و در جهت حفظ و اداره ی اموال، برای مالک محسوب نمی‌شود، اگرچه منفعت معنوی در پی داشته باشد (مهدی کاتوزیان، ۱۳۸۹). معذک منعی وجود ندارد که مدیران شخص حقوقی به منظور تبلیغات و معرفی بهتر اهداف شخص حقوقی تحت مدیریت، تصمیم به اهدای اموالی به مؤسسات خیریه یا بقاع متبرکه یا مساجد و امثال آن بنمایند اما چنین نیست که بعد از اهدای اموال، خود بدون مال و دارایی باشند و اموال شخص حقوقی را از شمول مالکیت آن خارج کرده باشند و شخص حقوقی مزبور صرفاً به عنوان واقف شناخته شود.

همچنین، در تمام اقسام نمایندگی، نیابت مقید است به این که نماینده رعایت غبطه و مصلحت اصیل را بکند (ماده ۶۶۷ قانون مدنی)؛ در واقع قید اختیارات نمایندگان، رعایت صرفه و صلاح شخص تحت نمایندگی است. مدیر در مقام اعمال این اختیار، باید از توانایی‌ها و سلطه خویش صرفاً برای مصلحت شخص حقوقی و جلب منفعت استفاده نماید (امیر معزی، ۱۳۸۸: ۷۷). اما وقف چنان که اشاره شد، هرچند از حیث معنوی، عملی ارزشمند است، به لحاظ مالی، یک امر انتفاعی برای مالک به‌شمار نمی‌رود و لذا رعایت غبطه و مصلحت محسوب نمی‌شود.

بنابراین، مدیر شخص حقوقی، به‌عنوان امین، عهده دار حفظ، اداره، ارتقا، تبدیل به احسن و توسعه مطلوب است و اختیاری در حد مالکیت و نتیجتاً وقف ندارد. حق تصرف حقوقی ناشی از جایگاه تعریف شده قانونی برای مدیران، ملازمه ای با اعمال مالکیت یا حق وقف ندارد. در قانون نیز، موارد زیادی وجود دارد که این تلازم را نفی می‌نماید؛ مانند حق تصرف قیم قانونی در اموال یتیم یا اموال تحت اختیار ولی قهری و امثال آن که گرچه جواز معامله و جابه‌جایی و تبدیل به احسن را دارند ولی ملازمه‌ای با جواز وقف و حبس مال ندارد. اینکه آیا هیأت‌امنا یا مجمع عمومی شرکت یا دیگر

انواع شخص حقوقی می تواند چنین تصمیمی بگیرد یا خیر، موضوعی خارج از بحث مدیران است که متعاقباً بررسی خواهد شد.

۲-۱-۴. خروج وقف از موضوع شخص حقوقی

یکی از ایراداتی که بطورخاص در مورد وقف اموال شرکت‌های تجاری ممکن است مطرح گردد، ایراد خروج از موضوع است؛ در شرکت‌های تجاری، شرکت مقید به موضوع خود است و اگرچه شرکت مالک اموال خود است ولی حدود تصرف و اهلیت شرکت، محدود به موضوع آن است که در اساس‌نامه پیش‌بینی شده و از آن حدود نمی‌تواند تجاوز نماید.

موضوع این شرکت‌ها عملیات و فعالیت‌های تجاری و بازرگانی است؛ زیرا مقنن در تعریف شرکت‌های تجاری، از جمله شرکت با مسئولیت محدود (ماده ۹۴ قانون تجارت)، شرکت تضامنی (ماده ۱۱۶)، شرکت نسبی (ماده ۱۸۳) و شرکت مختلط غیر سهامی (ماده ۱۴۱)، قید «برای امور تجاری» را ذکر نموده و بدین ترتیب، ملاک تاجر بودن و تشکیل این‌گونه شرکت‌های تجاری را بازرگانی بودن عملیات آنان دانسته است و به عبارت دیگر، موضوع فعالیت این‌گونه شرکت‌ها، بایستی یکی از اعمال تجاری مندرج در ماده ۲ قانون تجارت باشد و در غیر این صورت، تاجر محسوب نمی‌گردد.

بنابراین، چون موضوع شرکت، عملیات تجاری است و در تجارت نیز نقل و انتقالات بلاعوض مورد ندارد، اساساً شرکت‌های تجاری مجاز به این‌گونه نقل و انتقالات غیر معوض و رایگان نیستند و از این رو، نمی‌توانند هبه یا هدیه یا صلح محاباتی بدون هدف تجاری بدهند و با این استدلال، وقف اموال این شرکت‌ها نیز مورد خدشه قرار می‌گیرد؛ زیرا «وقف» در زمره امور تجاری محسوب نمی‌شود و بنابراین، خارج از موضوع به حساب می‌آید. درباره شرکت‌های سهامی نیز قید انتفاعی بودن عملیات شرکت، مانع از آن است که مدیران بتوانند اموال شرکت را وقف نمایند.

۳-۱-۴. مغایرت وقف با فلسفه وجودی اشخاص حقوقی انتفاعی

اما ایراد دیگری که ممکن است در خصوص این شرکت‌ها و مؤسسات غیر

تجاری انتفاعی به میان آید، ایراد در خصوص مغایرت «وقف» با فلسفه وجودی این اشخاص است. شخص حقوقی مرکز منافع معینی است که تأمین این منافع ایجاب می‌کند شخص حقوقی منحصراً در راه هدف خود گام بردارد و از پرداختن به فعالیت‌هایی که منطبق با هدفش نیست، خودداری نماید.

هدف و فلسفه وجودی شرکت‌های تجاری و اشخاص حقوقی انتفاعی کسب منفعت، سودجویی و ازدیاد یا افزایش منافع و ثروت‌های سهام‌داران یا شرکاست؛ حتی شرکت‌های سهامی، که قانون‌گذار در مورد آن از ضابطه نوعی (موضوعی) عدول کرده است و ملاک تجاری بودن این‌گونه شرکت‌ها را شکل و قالب آن‌ها دانسته است، نیز لزوم امر «انتفاعی» درباره آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است، بگونه‌ای که تمام قراردادهای اعمال شرکت‌های سهامی (عام و خاص) که توسط مدیران انجام می‌گیرد، به اعتبار شکل و قالب آن‌ها، جنبه تجاری به خود می‌گیرد؛ خواه این اعمال، داخل در معاملات موضوع ماده ۲ قانون تجارت باشد یا نباشد. بدین ترتیب، شرکت سهامی نیز اگرچه لازم نیست عملش تجاری باشد، اما هدف «انتفاع» باید در آن حفظ شود و این‌گونه نیست که بتواند کارش را غیر انتفاعی کند؛ مثلاً ساخت و ساز، کشاورزی و ... اگرچه ماهیتاً تجاری نیستند، اما فعالیت اقتصادی و انتفاعی به‌شمار می‌روند و می‌توانند موضوع این شرکت‌ها قرار گیرند. مؤسسات غیرتجاری انتفاعی نیز ناگزیر از فعالیت‌هایی هستند که زمینه انتفاع و سودآوری را فراهم می‌سازد، هرچند برای مقاصد تجاری تشکیل نمی‌شوند. پس انتفاعی بودن در خصوص این اشخاص موضوعیت دارد. در حالی که «وقف» اگرچه از حیث معنوی، امری بسیار ارزشمند و پسندیده محسوب می‌گردد، یک امر انتفاعی مالی به‌شمار نمی‌آید و خارج ساختن اموال به ویژه وقف همه اموال با فلسفه وجودی و هدف از تشکیل این‌گونه مؤسسات و شرکت‌های تجاری مغایرت آشکار دارد.

۴-۱-۴. عدم قابلیت ذاتی وقف از سوی ارکان

ایراد اساسی دیگری که به وقف اموال اشخاص حقوقی و از جمله مؤسسات غیر انتفاعی وارد است، عدم قابلیت ذاتی وقف اموال اشخاص حقوقی از سوی ارکان آن

است. نقش شخص حقوقی، مستقل از اجزا و افراد تشکیل دهنده آن است و موجودیتی کاملاً متفاوت با شخص حقیقی و افراد انسانی دارد؛ هم‌چنین دارایی آن متعلق به خود او و جدا از دارایی کسانی است که آن‌را به وجود آورده‌اند؛ چرا که اگر برای شخص حقوقی دارایی مستقلی وجود نداشته باشد، حق و تکلیف موضوع ماده ۵۸۸ قانون تجارت نیز بی معنی می‌شود؛ زیرا حق و تکلیف بستگی مستقیم به دارایی دارد.

بنابراین، برخلاف شرکت مدنی که تفکیکی میان دارایی شرکا و شرکت وجود ندارد و در واقع دارایی شرکت همان دارایی شرکاست و شرکا مالکیت مشاع نسبت به اموال شرکت دارند، در شرکت‌های تجاری و دیگر اشخاص حقوقی، شرکا و تشکیل دهندگان هیچگونه حق عینی بر اموال آن ندارند و در واقع، پس از آن که سرمایه خود را جهت تشکیل شرکت یا مؤسسه به میان گذاشتند، آن اموال دیگر متعلق به شخص حقوقی است و اوست که مالک تلقی می‌شود.

حتی در مورد مؤسسات غیرتجاری غیرانتفاعی نیز اگرچه عملاً هیچ‌یک از ایرادات خارج از موضوع بودن و مغایرت با فلسفه وجودی مصداق پیدا نمی‌کند، ایراد عدم قابلیت ذاتی صادق است؛ چرا که طبق قاعده « لاوقف الا فی ملک»، فقط و فقط این مالک است که حق دارد اموال خود را وقف کند و بنابراین، وقف مال شرکت از سوی شرکا یا سهام‌داران امکان‌پذیر نیست؛ کسی که در عالم حقوق، مالک تلقی می‌گردد و تمام دادوستدها و معاملات به نام آن صورت می‌پذیرد، شخص حقوقی است و هیأت مدیره یا ارکان تصمیم‌گیرنده برای شخص حقوقی، اعمال حقوقی را به نام شرکت و برای او انجام می‌دهند و حق ندارند که اموالش را بلاعوض از ملکیت وی خارج سازند. چنانچه شخص حقوقی اموالی را که برای تشکیل آن لازم بوده، از دست بدهد، دیگر دلیلی برای بقا نخواهد داشت و اگر گفته شود داشتن اموال شرط وجودی شخص حقوقی نیست، با فرض اولیه که آورده و سرمایه را شرط تشکیل می‌دانست، مغایرت دارد. لذا خروج دارایی از قلمرو مالکیت شخص حقوقی از طریق وقف اموال با موجودیت شخص حقوقی که مستلزم دارا بودن مال است، مغایرت و منافات دارد و از دامنه اختیارات تعریف شده ارکان نیز خارج است.

۲-۴. استدلال در جهت جواز وقف اموال اشخاص حقوقی

از آنجا که وقف اموال اشخاص حقوقی، تا آنجا که نگارندگان جستجو کرده اند، به عنوان یک موضوع مستقل در نوشته های فقهی و حقوقی مورد توجه قرار نگرفته است، دلایل موافقان در این خصوص مکتوب و مستند نیست و آنچه ذیلاً تحت عنوان دلایل موافقان ذکر می شود، صرفاً دلایل تحلیلی و استدلالی است که به صورت شفاهی یا از منظر نویسندگان این مقاله مطرح شده و در اینجا مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۲-۴. اهلیت مستند به ماده ۵۸۸ قانون تجارت

اهلیت اشخاص حقوقی، نشأت گرفته از اساسنامه آنان است؛ اساسنامه به منزله قانون اساسی شخص حقوقی و موجد اهلیت و مشخص کننده حدود و ثغور وظایف و اختیارات ارکان اوست. به عبارت دیگر، اساسنامه شبیه وکالتنامه است که وکیل را در چارچوب و حدود اذن، مجاز در تصرف می کند. به نظر می رسد ماده ۵۸۸ قانون تجارت، در مقام جعل حق اصولی یا به عبارت دقیق تر، اهلیت تمتع و استیفا برای اشخاص حقوقی است و بیان بالقوه این حقوق است. حدود اهلیت استیفا که برای هر شخص حقوقی در نظر گرفته می شود، همان است که در اساسنامه مذکور است و هم-چنین، حدود اختیارات ارکان نیز بر اساس آن روشن می گردد. بنابراین اساسنامه می تواند اختیار وقف اموال شخص حقوقی را برای مدیران پیش بینی نماید. معذک این استدلال که «شخص حقوقی مالک اموال خود است، پس می تواند هر تصرفی در آن بنماید و ارکان تصمیم گیر آن می توانند هر تصرفی در این املاک و اموال بنمایند»، استدلال صحیحی نیست؛ شخص حقوقی «می تواند» به شرط تصریح در اساسنامه هر تصرفی در اموال خود بنماید و الا اساسنامه و شروط آن لغو و بیهوده خواهد شد؛ صرف مالکیت شخص حقوقی بر اموال خود، اجازه هر نوع تصرفی در آن را نمی دهد. نمی توان مدعی شد که چون ارکان شرکت، طبق اساسنامه، می توانند مایملک شرکت را بفروشند، پس به طریق اولی می توانند آن را هبه یا وقف کنند یا به صلح محاباتی دهند. این قیاس صحیح نیست زیرا طریق اولیتی در این مقام وجود ندارد و این قبیل

تصرفات به جهت مغایرت آشکار با منافع و مصالح شرکت و سهامداران یا شرکا، نیازمند اذن از جانب آنهاست. بنابراین، از منظر موافقان، اشخاص حقوقی می‌توانند اصولاً، اموال خود را وقف نمایند یا به شکل بلاعوض به دیگران منتقل سازند؛ مشروط بر اینکه در اساسنامه شرکت یا مؤسسه چنین اختیاری پیش‌بینی شده باشد؛ وقف، در زمره اعمال مختص شخص حقیقی نیست و شخص حقوقی نیز می‌تواند از این حقوق متمتع گردد، و تنها در صورت تصریح به عدم این حق یا عدم تصریح به وجود این حق، چنین اختیاری برای مدیران وجود نخواهند داشت.

۲-۲-۴. شمول موضوع اشخاص حقوقی بر وقف

موضوع اشخاص حقوقی، تنها زمینه فعالیت آن را بیان می‌کند و در صدد این نیست که نوع اعمال حقوقی را که شخص حقوقی در جهت نیل به هدف و موضوع خود به کار می‌برد را احصا نماید. لذا در پاسخ به ایراد خارج از موضوع بودن وقف می‌توان گفت که شرکت تجاری موضوعی دارد که طور کلی در اساسنامه بیان می‌شود، ولی در راستای اجرا و نیل به اهداف شرکت و در جهت انجام فعالیت‌های مرتبط با موضوع، اعمال حقوقی متعددی را انجام می‌دهد؛ مثلاً موضوع یک شرکت تجاری در اساسنامه آن «صادرات و واردات» ذکر شده است ولی در جهت تحقق این امر، شرکت می‌تواند مبادرت به خرید، فروش، اجاره، رهن یا سایر اعمال و اقدامات حقوقی مورد نیاز بنماید و در واقع، اقدام به اینگونه اعمال حقوقی، شرکت را از زمینه فعالیت خود خارج نمی‌سازد؛ همان‌گونه که لازم نیست این قبیل اعمال و اقدامات، تک تک در موضوع شرکت قید شوند، در مورد وقف نیز، لزومی ندارد که صراحتاً در موضوع ذکر شده باشد.

۳-۲-۴. امکان انتفاع از عواید شخص حقوقی در فرض وقف

وقف، اگرچه ذاتاً یک امر انتفاعی و اقتصادی به‌شمار نمی‌رود، اما چنانچه سهام-داران در شرکت‌های سهامی و شرکا در شرکت‌های غیر سهامی بخشی از اموال خود را که به صورت سهام یا سهم الشرکه شرکت مالک هستند، بخواهند وقف کنند، مانعی به نظر نمی‌رسد؛ در این صورت، منافع و عواید حاصل از آن اموال که ناشی از فعالیت

شرکت است، به جای اینکه بین سهامداران یا شرکا تقسیم شود، به مصرف موردنظر برای انتفاع موقوف علیهم خواهد رسید؛ یعنی اعضا از برخی حقوق مالی خود به نفع موقوف علیهم چشم‌پوشی کرده‌اند که براساس قاعده تسلیط این امر قابل توجیه است و با وقف سایر اموال متعلق به اشخاص حقیقی تفاوتی ندارد. اما این چنین مواردی مصداق وقف اموال شخص حقوقی محسوب نمی‌شود؛ اگر گفته شود که سهام فلان شرکت یا مؤسسه وقف است به معنای این نیست که مدیران یا متولیان اموال شخص حقوقی را وقف کرده‌اند، این بدان معناست که صاحبان سهام یا شرکا اموال خود را وقف نموده‌اند.

ایراد انتفاعی نبودن وقف و مغایرت آن با فلسفه و هدف وجودی شرکت‌های تجاری و مؤسسات انتفاعی نیز چنین پاسخ داده می‌شود که اگرچه نفس شخص حقوقی مستقل از اجزا و افراد تشکیل دهنده آن است، اما در حقیقت، جمعیت‌ها و گروه‌ها (اشخاص حقوقی) دارای اراده مستقل و متمایز از اراده اداره‌کنندگان خود نیستند، از طرفی، اگرچه باید قائل به وجود دارایی مستقل از دارایی اعضا برای شخص حقوقی بود، در واقع دارایی شرکت از مجموع آورده‌ها و سرمایه‌های نقدی و غیرنقدی اعضا و سهام‌داران تشکیل شده است و شخصیت حقوقی چیزی جز مالکیت جمعی نیست و وقتی گفته می‌شود: یک گروه، یک شخصیت حقوقی را بوجود می‌آورد، منظور این است که اعضای این گروه مالک جمعی اموال مربوط به این گروه هستند (رضایی زاده، ۱۳۸۵: ۸۴). علم اقتصاد نیز که با واقعیت سر و کار دارد و به عبارتی واقع‌نگر است، سرمایه شرکت را متعلق به سهام‌داران می‌داند نه شرکت به‌عنوان یک شخص حقوقی اعتباری. (احمدی سجادی، ۱۳۸۸: ۲۷۲)

۴-۲-۴. اتفاق آراء

اما موافقان پس از آن‌که استدلال‌هایی مبنی بر «امکان وقف اموال اشخاص حقوقی» مطرح می‌سازند، در خصوص نحوه اجرای این حق ممکن است مسأله «اتفاق آراء» را بیان نمایند و امکان وقف را منوط به اتفاق آرای شرکا و سهامداران و کلیه صاحبان سرمایه بدانند؛ یعنی اگر قرار است که بخشی از اموال شرکت وقف گردد، بایستی که

همه اعضای مجمع عمومی بدین امر راضی باشند. در واقع باید گفت برای انجام هرگونه نقل و انتقال بلاعوض و مجانی، هم چون هبه، صلح محاباتی یا وقف، عدالت ایجاب می‌کند که همه اعضا به اتفاق این تصمیم را اتخاذ یا اختیار تام به مدیران واگذار نمایند و حمایت از حقوق اقلیت، اقتضا دارد که در اینگونه موارد عقیده اکثریت به عنوان نظر شرکت بر اقلیت تحمیل نگردد، کما اینکه ماده ۹۴ قانون اصلاح قانون تجارت مقرر می‌دارد: «هیچ مجمع عمومی با هیچ اکثریتی نمی‌تواند بر تعهدات صاحبان سهام بیفزاید». پس یقیناً تحمیل وقف اموال شرکت بر اقلیت سهام داران و خروج بخشی از اموال شرکت از مالکیت آن به صرف تکیه بر رأی اکثریت، به طریق اولی ممنوع است. به علاوه مسأله اتفاق آراء در مورد شرکت‌های اشخاص (تضامنی و نسبی) اهمیتی دوچندان دارد؛ در این شرکت‌ها مسئولیت شرکا در قبال بستانکاران نامحدود است و تمام دارایی شخصی آن‌ها وثیقه مطالبات طلبکاران است، لذا قانون‌گذار به موجب ماده ۱۲۳ قانون تجارت سخت‌گیری بیشتری در رابطه با واگذاری سهم‌الشرکه شرکت‌های اشخاص نشان داده است. به همین دلیل وقف اموال شرکت‌های اشخاص مستقیماً بر مسئولیت شرکا خواهد افزود و در صورت عدم تکافوی اموال برای پرداخت بدهی شرکت، اموال شخصی آنان در معرض خطر توقیف و استیفای طلب طلبکاران قرار می‌گیرد. به همین علت وقف اموال شخص حقوقی با تکیه بر رأی اکثریت نمی‌تواند قابل پذیرش باشد.

۴-۲-۵. ارزیابی و نتیجه

از مجموع نظریات و دلایلی که در تأیید یا رد امکان وقف اموال اشخاص حقوقی گفته شد به نظر می‌رسد که ادله مخالفان مستحکم‌تر و متقن‌تر باشد؛ چرا که دخالت در اموال شخص حقوقی، به ترتیبی که آن اموال را از مالکیت و اختیار شخص خارج نماید، بی‌گمان از مصلحت تجاری و مالی به دور است. به علاوه وقف را یقیناً نمی‌توان با فعالیت‌های انتفاعی متناسب دانست و اشخاص حقوقی که به قصد انتفاع تشکیل شده‌اند، نباید دارایی خود را تحت عنوان وقف از تصرف خود خارج سازند. هرچند سرانجام، این شرکا و سهام‌داران هستند که از سود و یا زیان شرکت متأثر می‌-

شوند، این حق را نمی توان برای آنان قایل شد که با اتفاق آراء، اموال شرکت را وقف نموده یا به هبه یا صلح محاباتی به رایگان به دیگری منتقل سازند؛ زیرا مادام که شرکت یا شخص حقوقی باقی است مالکیت اموال آن از مالکیت تشکیل دهندگان مجزاست و توجیهی برای وقف اموال غیر وجود ندارد و سهامداران یا تشکیل دهندگان تنها می توانند پس از تقسیم منافع یا اخراج قسمتی از سرمایه از طریق کاهش سرمایه، نسبت به اموالی که از مالکیت شخص حقوقی خارج و به مالکیت خصوصی شرکا درآمده است، هر تصمیمی را اتخاذ کنند، اما با فرض بقای مالکیت شخص حقوقی، چنین اختیاری برای مدیران و سهامداران وجود ندارد. ضمن اینکه در وهله اول، باید میان آن دسته از اشخاص حقوقی که مؤسسان، مالک آورده و سرمایه‌ای در شخص حقوقی بوده‌اند و اشخاص حقوقی دیگری که اعضا، آورده و یا سرمایه‌ای (اعم از نقدی و غیر نقدی) در آن شخص حقوقی در میان نگذاشته‌اند، تمایز قائل شد. در مورد اشخاص حقوقی دسته دوم که غالباً نیز مؤسسات غیر انتفاعی (مانند انجمن‌های فرهنگی، هنری و ...) هستند و تشکیل و ثبت آن‌ها لزوماً نیازمند به داشتن سرمایه اولیه خاصی نبوده و یا سرمایه‌گذاران اولیه، نسبت به سرمایه مؤسسه برای خود مالکیتی قائل نیستند (مانند مؤسسات خیریه)، متولیان و مدیران فقط و فقط امور و اموال شخص حقوقی را اداره می‌کنند و در صورت انحلال مؤسسه، اموال و دارایی‌های موجود آن به اعضا بر نمی‌گردد و ایشان هیچ حقی نسبت به اموال شخص حقوقی ندارند و لذا، وقف دارایی‌های مؤسسه نیز از سوی آنان و جاهتی نخواهد داشت. اما در خصوص اشخاص حقوقی دسته اول که اعضا یا مؤسسان، مالک آورده یا سرمایه اولیه شرکت بوده‌اند، مانند شرکت‌های تجاری، مؤسسات انتفاعی و نیز برخی از مؤسسات غیر انتفاعی، که در صورت انحلال شخص حقوقی و پس از ادای دیون، اموال آن به مالکیت شخصی تشکیل دهندگان برمی‌گردد، ممکن است در بادی نظر صحت وقف اموال شخص حقوقی از سوی شرکا و ارکان آن موجه به نظر آید، اما چنانکه اشاره شد در این‌گونه شرکت‌ها یا مؤسسات، آن‌چه که در ملکیت شرکت است، صرفاً پس از انحلال به صاحبان سرمایه باز می‌گردد و به یک اعتبار نیز مالک واقعی این عواید و دارایی‌ها هستند، معذک از نظر شکلی، این شخص حقوقی است که مالک این اموال و دارایی‌ها

محسوب می‌شود؛ زیرا اساساً فایده نظریه شخص حقوقی نیز همین است که مالک تلقی گردد و میان دارایی‌های شخص حقوقی و دارایی شخصی شرکا یا سهامداران تمایز ایجاد شود. از طرفی بستانکاران نیز در صورت ورشکستگی شرکت (حتی شرکت تضامنی و نسبی) در وهله اول باید به خود شرکت جهت وصول مطالباتشان رجوع نمایند. در نتیجه، وقف اموال شخص حقوقی از سوی مدیران یا حتی شرکا و سهامداران، وقف مال غیر محسوب و باطل تلقی می‌گردد و چنانچه قبل از انحلال و تصفیه امور شرکت یا مؤسسه صورت پذیرد چه بسا به حقوق بستانکاران نیز خدشه وارد آید. لذا اینگونه وقف به جهت تعلق به ملک غیر، هرچند اعتباری، باطل و بلااثر است.

در حقیقت باید گفت که شرکا و اعضای یک مؤسسه، اساساً حق ندارند در مال غیر تصرف کرده و مالی را که متعلق به آنان نیست و ملک شخص حقوقی است، از مالکیت او خارج سازند، و از آنجا که قابلیت ذاتی برای وقف مال غیر وجود ندارد، ذکر آن در اساسنامه نیز بیهوده و فاقد اثر است.

۶-۲-۴. وقف سهام شرکت‌ها

از آنجا که ممکن است «وقف سهام شرکت‌ها»، به‌عنوان یکی از مصادیق وقف اموال اشخاص حقوقی مطرح گردد، بیان ویژگی‌های این وقف و بررسی امکان یا عدم امکان آن و نیز مقایسه آن با وقف اموال شرکت خالی از فایده نیست.

ماده ۲۴ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت، سهم را چنین تعریف می‌کند: «سهم قسمتی است از سرمایه شرکت سهامی که مشخص میزان مشارکت و تعهدات و منافع صاحب آن در شرکت سهامی است...» «عصاره آنچه حقوقدانان ایرانی درباره ماهیت سهام گفته‌اند، این است که هر سهم، نمودار یک قسمت از کل سرمایه شرکت است و صاحب سهم اساساً از منافع آن و بطور ضمنی از حقوق راجع به مشارکت در اداره، استفاده می‌کند (کاتبی، ۱۳۶۸: ۶۰). نمی‌توان سهام‌دار را مالک مشاع اجزای دارایی شرکت دانست و نیز نمی‌توان ادعا کرد که چون در ترازنامه، شخص حقوقی بدهکار سرمایه می‌شود، سهام‌دار طلب‌کار و دارای حق دینی نسبت به اموال شخص

حقوقی محسوب می‌گردد، بلکه می‌توان گفت که سهام‌دار دارای حقوق یا تعهداتی است که وابسته به سهم بوده و ورقه سهم، معرف این حقوق و تعهدات است (عرفانی، ۱۳۷۸: ۸۳). بنابراین سهم یک چیز است و دارایی شرکت یک چیز دیگر؛ لذا ملازمه‌ای بین تصرفات قانونی در سهام با تصرفات قانونی در دارایی شرکت نیست. وقف کردن سهم متعلق به یکی از سهامداران از سوی مالک سهم، وقف مال شخص سهامدار محسوب می‌شود و هیچ ارتباطی به دارایی شرکت ندارد. البته در خصوص شرایط وقف سهام یا سهم الشرکه مواردی به نظر می‌رسد که قابل طرح و بررسی است:

الف. عین بودن موقوفه: همان‌گونه که در ماده ۵۵ قانون مدنی آمده است: «وقف عبارت است از این‌که عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود». معنای کلمه «عین» که از مشهورترین مشترکات لفظی است، به قرینه آن که مضاف به کلمه دیگر واقع شده است، با آنچه در معنای عین در ماده ۷۴۴ قانون مدنی راجع به «عین مرهونه» آمده است، کاملاً تفاوت دارد؛ در این جا «عین مال» به معنای «خود مال و یا اصل مال» است. بنابراین، مقصود از «عین» در این ماده این است که خود مال یا اصل مال، حبس و منافع آن در مسیر معین هدایت شود و علی‌رغم ماده ۷۴۴ قانون یادشده که با صراحت تمام گفته است: «مال مرهون باید عین معین باشد و رهن دین و منفعت باطل است»، صراحتی در عین بودن مال مورد وقف وجود ندارد. هم‌چنین، اگر لفظ «عین» مضیق و محدود (یعنی یک شیء مادی، ملموس و خارجی دارای بعد) تفسیر نشود، به نظر می‌رسد که از حیث اشتراط عینیت موقوفه، منعی بر وقف سهام شرکت‌ها موجود نباشد.

ب. قابلیت تملک: در مورد سهام شرکت‌ها این شرط محقق است؛ چرا که سهام شرکت نیز مانند هر مال دیگری قابل داد و ستد و معامله است و قابلیت تملک و نقل و انتقال را دارد. سهم‌الشرکه برخی شرکت‌ها (مانند تضامنی و نسبی) را نمی‌توان به سادگی مورد نقل و انتقال قرار داد؛ زیرا در این شرکت‌ها، انتقال و واگذاری سهم‌الشرکه به دیگری، نیازمند رضایت سایر شرکا است و بنابراین، در خصوص وقف سهم‌الشرکه این نوع شرکت‌ها به طریق اولی، موافقت تمامی شرکا لازم و ضروری است چرا که وقف این سهم‌الشرکه از میزان پشتوانه و تضمین بدهی‌های شرکت می‌کاهد و به

نوعی بر میزان تعهدات سایر شرکا می افزاید.

ج. قابلیت بقای آن در مقابل انتفاع: در مورد سهام این امر صدق می‌کند؛ چرا که می‌توان با در اختیار داشتن و حفظ سهام یک شرکت، از سود آن بهره برد و منافع آنرا مطابق با منویات واقف در امور خیر صرف نمود بی آنکه در اصل مال (سهام)، دخل و تصرفی صورت گرفته باشد. البته ممکن است این ایراد مطرح گردد که سهام شرکت با انحلال شرکت، نابود و تلف می‌شود و در نتیجه، این مال قابلیت بقا در مقام انتفاع را ندارد. در پاسخ باید گفت که هر مالی تاریخ انقضایی دارد و اموال، بسته به ماهیت و اجزای تشکیل دهنده خود، دیر یا زود، غیر قابل بهره‌برداری می‌شوند و فقط یک مال است که قابلیت انتفاع از آن تقریباً دائمی است و آن، مال غیر منقول ذاتی از نوع زمین است. بنابراین چنین ایرادی نمی‌تواند به سهام یا سهم الشرکه وارد باشد.

د. قابلیت قبض: سهام شرکت برای وقف شدن واجد این شرط نیز است؛ چرا که عرف، قبض و اقباض بر گه سهام بی نام و ثبت انتقال سهام با نام در دفتر ثبت سهام شرکت را راه‌های قبض و اقباض آن تلقی می‌کند. به هر حال قبض اموال غیرمادی به حسب خود صورت می‌گیرد به نحوی که استیلا و تصرف بر مال مزبور عرفاً محقق گردد و این معنی در خصوص سهام شرکت‌ها و سهم الشرکه کاملاً صادق است. از مجموع آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که سهام شرکت‌ها، قابلیت موقوفه واقع شدن را دارند و منع قانونی در این خصوص وجود ندارد (اشتیاق، ۱۳۸۵: ۱۱۲-۸۵؛ بهرامی، ۱۳۸۳: ۱۵۲-۱۴۲). از طرفی، چون عقد وقف از جمله عقود مسامحه‌ای است، در شرایط چنین عقود، نباید سخت‌گیری به خرج داد و نیز، شرایط زمانی و مصلحت جامعه هم ایجاب می‌کند که چنین موقوفاتی، به رسمیت شناخته شوند. در فرض انحلال شرکت و تقسیم اموال به نسبت سهام میان سهامداران، آنچه از دارایی به سهامداران تعلق می‌گیرد، به خودی خود موقوفه خواهد بود و نیاز به وقف مجدد نیست.

۷-۲-۴. وقف اموال دانشگاه آزاد اسلامی

یکی از مصادیق عینی وقف اموال اشخاص حقوقی، وقف اموال دانشگاه آزاد

اسلامی است.

موضوع وقف اموال دانشگاه آزاد، از هفتم شهریور ماه سال ۱۳۸۸ مطرح شد، آن-جایی که هیأت مؤسس دانشگاه آزاد با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که «اموال دانشگاه آزاد وقف شده است». پس از آن، واکنشهای متفاوت و متعددی از سوی کارشناسان و حقوق‌دانان مختلف که بعضی از آنان مخالف و برخی دیگر، موافق این وقف بودند، مطرح گردید که البته در اغلب این نظرات، شائبه‌ها و جنبه‌های سیاسی قضیه، نسبت به جنبه‌های حقوقی آن، مشهودتر است.

غالب ایراداتی که از سوی مخالفان با این وقف مطرح می‌شود، مرتبط با ماهیت حقوقی دانشگاه آزاد است؛ به اعتقاد این گروه، دانشگاه آزاد اسلامی به استناد ماده ۵ اساسنامه قبلی، مصوب یکصد و سی و یکمین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی مورخ ۱۳۶۶/۸/۱۲ مؤسسه‌ای غیر انتفاعی است که درآمدهای آن منحصرأ صرف هزینه‌ها و پیشرفت و توسعه فعالیت‌های آن خواهد شد. از این عبارات و همچنین سایر مواد اساسنامه به خوبی برمی‌آید که دانشگاه آزاد اسلامی ملک خصوصی و اموال شخصی مؤسسين یا هیأت‌امنا نیست، بلکه یک مؤسسه عمومی و متعلق به عموم ملت است؛ زیرا بخشی از اموال آن از سوی دولت واگذار شده و قسمتی هم از شهریه دانشجویان و نیز خیرین فراهم آمده است؛ و با این تفاسیر، اموال دانشگاه آزاد عمومی محسوب شده و وقف آن، امکان‌پذیر نیست. از آنجا که مهم‌ترین ایرادات مطرح شده از سوی مخالفان، ناظر بر عمومی دانستن اموال این دانشگاه است، بیان وجوه تمایز میان این مؤسسات می‌تواند در نتیجه‌گیری نهایی مؤثر باشد.

۱- تمایز با ضابطه قانون: یگانه مرجع صلاحیت‌دار برای تعیین امور عمومی و امور خصوصی، قانون‌گذار است و مؤسسه عمومی را که متصدی تأمین امور عمومی است، مقنن ایجاد می‌کند، و در تعریف این مؤسسات، که برای اولین بار به موجب ماده ۵ قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۳۶۶ صورت پذیرفته، آمده است: «مؤسسات و نهادهای عمومی غیر دولتی از نظر این قانون، واحدهای سازمانی مشخصی هستند که با اجازه قانون، به منظور انجام وظایف و خدماتی که جنبه عمومی دارند، تشکیل شده یا

می‌شوند». در تبصره این ماده، قید دیگری نیز برای این‌گونه مؤسسات آورده شده است که بیان می‌نماید: «فهرست این قبیل مؤسسات و نهادها با توجه به قوانین و مقررات مربوط از طرف دولت پیشنهاد و به تصویب مجلس شورای اسلامی خواهد رسید»؛ یعنی برای تلقی نمودن یک مؤسسه به‌عنوان مؤسسه عمومی غیر دولتی، شناسایی و تصریح قانون‌گذار به چنین صفتی (مؤسسه یا نهاد عمومی غیردولتی) نیز ضروری دانسته شده است (حسینی پوراردکانی، ۱۳۸۹: ۸).

۲- تمایز با ضابطه قدرت عمومی: مؤسسه عمومی حق ترجیحی و امتیازی مخصوص دارد که همان اعمال قدرت عمومی و حق تحمیل تصمیمات یک‌جانبه خود به دیگران، جهت انجام وظایف خود (انجام خدمات عمومی) است و می‌تواند عوارض یا مالیات وصول نماید، در حالی که مؤسسه خصوصی از چنین حق و امتیازی محروم است.

۳- تمایز با ضابطه مکانیسم کنترل: مؤسسه عمومی شکلی از سبک عدم تمرکز اداری است که طبق آن، دولت نسبت به اعمال، تصمیمات و اعضای مؤسسه عمومی نظارت محدود می‌کند. اعمال کنترل قیمومتی قوه مرکزی نسبت به مؤسسه عمومی، به نشانه پاس‌داری از منافع عمومی که مؤسسه عمومی، متصدی تأمین جزئی از آن است، صورت می‌گیرد، در صورتی که درباره مؤسسه خصوصی، چنین فرمولی صدق نمی‌کند (انصاری، ۱۳۷۸: ۲۱۱).

۴- تمایز با ضابطه مرجع حل اختلاف: در صورت بروز اختلاف بین مؤسسات عمومی و افراد، محاکم اداری هم‌چون دیوان عدالت اداری صلاحیت رسیدگی دارند، در حالی که اختلافات میان مؤسسات خصوصی و افراد، در محاکم دادگستری حل و فصل می‌گردد (موسی زاده، ۱۳۷۴: ۹۶).

۵- تمایز با ضابطه مقررات استخدام: مقررات استخدامی سازمان‌های خصوصی، متفاوت از مقررات حاکم بر سازمان‌های عمومی است. چنان‌که اصل آن است که کارکنان مؤسسات عمومی، تابع قانون استخدام کشوری و مقررات استخدام عمومی باشند ولی کارکنان مؤسسات خصوصی، تابع قانون مدنی، قانون کار، قرارداد فی مابین

یا اساس نامه مربوط به خود هستند (انصاری، همان: ۱۱۹).

بیان ویژگی‌هایی که می‌تواند موجب تمایز یک مؤسسه عمومی از خصوصی گردد، منتج به این نتیجه می‌شود که دانشگاه آزاد اسلامی یک مؤسسه آموزش عالی خصوصی (غیردولتی) است زیرا در تشکیل دانشگاه آزاد اسلامی، قانون‌گذار و مجلس شورای اسلامی دخالتی نداشته است و این دانشگاه به موجب ماده ۵۸۴ قانون مدنی و آیین‌نامه اصلاحی ثبت تشکیلات و مؤسسات غیر تجاری مصوب ۱۳۳۷، در مرجع ثبت مؤسسات غیر تجاری به ثبت رسیده است؛ از طرفی، رسیدگی به شکایات و دعاوی اشخاص علیه دانشگاه آزاد اسلامی، در دیوان عدالت اداری صورت نمی‌گیرد. در مورد ضابطه و مکانیسم کنترل و نظارت نیز باید گفت که نظارت مالی بر مؤسسات عمومی از سوی دیوان محاسبات عمومی که از جمله مؤسسات دولتی وابسته به قوه مقننه است، صورت می‌پذیرد؛ به موجب اصل ۵۵ قانون اساسی: «دیوان محاسبات به کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها، مؤسسات، شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از انحاء از بودجه کل کشور استفاده می‌کنند به ترتیبی که قانون مقرر می‌دارد، رسیدگی یا حسابرسی می‌نماید...» بنابراین، مؤسسات عمومی غیر دولتی نیز که از بودجه کل کشور استفاده می‌نمایند، مشمول رسیدگی دیوان محاسبات می‌شوند، اما دیوان در خصوص آن قسمت از بودجه این مؤسسات که در بودجه کل کشور منعکس نشده است، نظارتی نخواهد داشت (حسینی پور- اردکانی، ۱۳۸۹: ۲۱۰). دانشگاه آزاد اسلامی مشمول نظارت و حسابرسی دیوان محاسبات نیست چرا که از بودجه دولتی و عمومی، سهمی برای دانشگاه آزاد اختصاص نیافته و نمی‌یابد و صرفاً تحت نظارت هیأت امنای دانشگاه است. کارکنان دانشگاه آزاد اسلامی مشمول قانون استخدام کشوری نیستند، بلکه تصویب مقررات استخدامی اعضای هیأت علمی و کارکنان اداری دانشگاه و نیز تعرفه حقوق، دستمزد و مزایا طبق اساس نامه این دانشگاه، نیز از وظایف و اختیارات هیأت امنای دانشگاه است.

اشکال دیگری که بر وقف اموال دانشگاه آزاد از سوی مخالفان مطرح می‌شود، این است که بخشی از اموال دانشگاه آزاد، از سوی خیرین و اموال و امکانات دولتی تشکیل یافته است و اموال آن جزء اموال عمومی و بیت‌المال محسوب شده و وقف آن

غیر ممکن است. در پاسخ باید گفت اموال دانشگاه آزاد از هر محل و منبعی که تأمین شده باشد، به دلیل انقطاع از منشأ خود، جزو اموال دانشگاه و مستقل از مبدأ به شمار می رود، به ویژه که بخش عمده این اموال از محل شهریه دانشجویان و عواید ارایه خدمات آموزشی و پژوهشی بدست آمده است. کمک دولت به یک مؤسسه خصوصی، نه دولت را شریک در آن می سازد و نه به طریق اولی، آن مؤسسه را در تملک دولت در می آورد. دولت در جهت سیاست‌های اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، به مؤسسات خصوصی کمک‌هایی نموده است که این کمک‌ها شامل دانشگاه آزاد اسلامی نیز می‌گردد؛ متقابلاً سیاست های آموزشی دانشگاه آزاد بار سنگینی از دوش دولت در ارائه آموزش رایگان به مردم برداشته است. معذک در اظهارات مسئولان سابق دانشگاه آزاد اسلامی تصریح شده بود که وقف اموال دانشگاه شامل اموال دولتی که تحت تصرف دانشگاه آزاد اسلامی است، نمی گردد و منصرف از این اموال است.

بنابراین، باید گفت که دانشگاه آزاد یک مؤسسه خصوصی است که عهده دار یک وظیفه عمومی است و از باب دارا بودن این وظیفه عمومی است که برای دولت حق نظارتی بر روند فعالیتش وجود دارد. به عبارت دیگر، دخالت و نظارت شورای عالی انقلاب فرهنگی، دال بر عمومی بودن این مؤسسه نیست؛ بلکه این شورا به عنوان یک نهاد سیاست‌گذار امور فرهنگی عمل می‌کند و تمامی مؤسسات آموزشی اعم از دولتی یا غیردولتی موظف به تبعیت از ضوابط آموزشی و پژوهشی، مطابق سیاست‌گذاری شورای انقلاب فرهنگی می باشند.

اما اینکه در اساسنامه دانشگاه آمده است که در صورت انحلال دانشگاه، اموال و دارایی‌های آن در اختیار دولت قرار خواهد گرفت، به معنی دولتی بودن این مؤسسه نیست، کما اینکه ماده ۸۶۶ قانون مدنی و اصل ۴۵ قانون اساسی ترکه بلاوارث را در جهت مصالح و منافع عموم، تحت تصدی دولت دانسته است؛ این که ارث بلاوارث، در اختیار دولت قرار می‌گیرد، بدان معنی نیست که تا قبل از آن، یک مال عمومی بوده است. بنابراین، پیش بینی اساسنامه مبنی بر اختصاص اموال دانشگاه آزاد در صورت انحلال به دولت، به هیچ وجه دلالت بر عمومی بودن اموال آن ندارد. این تمهید بدان دلیل پیش بینی شده است که تکلیف اموال در صورت انحلال معلوم باشد چرا که هیچ

یک از مؤسسان یا اعضای هیأت امنا و هیچ شخص حقیقی یا حقوقی دیگری نسبت به این اموال مالکیتی نداشته و پس از انحلال نیز نخواهد داشت.

از این روی، ممنوعیت «وقف اموال دانشگاه آزاد اسلامی» را نباید به عمومی بودن این شخص حقوقی یا عمومی بودن اموال آن نسبت داد؛ بلکه وقف اموال دانشگاه آزاد اسلامی از این حیث ممنوع و در نتیجه باطل است که ارکان این مؤسسه خصوصی، تنها صلاحیت اداره امور آن در جهت نیل به اهداف تشکیل دانشگاه را دارند. حتی هیأت امنا و مدیران این دانشگاه، بر خلاف سایر مؤسسات آموزشی غیردولتی، صاحبان اصلی آورده و سرمایه آن نیستند. عواید و درآمدی که نصیب دانشگاه آزاد می‌شود، در خود دانشگاه هزینه می‌گردد و هیچ‌یک از اعضای هیأت مؤسس یا هیأت امنا، به جز حق الزحمه، نصیبی از این درآمد و عواید نخواهند برد. بدین ترتیب، آنان این حق را ندارند که اموال دانشگاه را بلاعوض و به صورت وقف از تملک آن خارج سازند.

اموال تحت تصرف دانشگاه ملک خصوصی اشخاص به شمار نمی‌رود؛ هیأت مؤسس و هیأت امنا، امانت‌دار مجموعه اموالی است مرکب از هبه، وقف، تبرعات، کمک‌های دولتی و سود حاصل از آن‌ها و منابع دیگر مالی، و ارکان دانشگاه آزاد مالک اموال آن نیستند و تنها به عنوان نماینده این شخص حقوقی، حق دخل و تصرف در حد اعمال اداری و در راستای اهداف دانشگاه دارند. نباید تصور نمود که هیأت امنا یا سایر ارکان تصرفات مالکانه در اموال دانشگاه دارند پس حق وقف آن را هم خواهند داشت، زیرا وقتی مجرز است که اموال تحت تصرف ملک خصوصی نیست و صاحب منصبان دانشگاه به عنوان اداره امور دانشگاه در اموال آن تصرف می‌کنند، دیگر ادعای اینکه تصرفات مالکانه است و جاهتی ندارد و این قضیه احتیاج به استدلال ندارد. هیأت امنا و هیأت مؤسس اقدامات خود را در جهت اداره صورت می‌دهد و در نتیجه همه اقدامات اعمال اداری محسوب می‌شود، حتی اگر در ظاهر شبیه اعمال مالکانه مانند بیع یا رهن و... باشد. این موضوع شبیه اقداماتی نظیر فروش محصولات و گاه فروش اصل موقوفه است که در موارد خاص برای حفظ مصلحت و وقف در زمره اعمال اداری قرار می‌گیرد. با این توضیحات، می‌توان نتیجه گرفت که وقف اموال دانشگاه آزاد از این حیث باطل است که وقف یک عمل مالکانه و صرفاً در اموال شخص واقف امکان پذیر

است.

۵. نتیجه گیری

وقف اموال اشخاص حقوقی، اعم از شخص حقوقی حقوق عمومی یا خصوصی، به معنای خارج کردن اموال از مالکیت شخص حقوقی و اختصاص این اموال به وقف، از اختیارات مدیران اشخاص حقوقی خارج است. اهم دلایل عبارت است از اینکه وقف نسبت به اموال دیگران جایز نیست و یقیناً اموال شخص حقوقی از اموال مدیران متمایز است. حتی در کامل ترین نوع ارتباط مدیران با شخص حقوقی که همان ارتباط ارگانیک است، تمایز اموال مانع از صحت وقف به شمار می‌رود؛ ارتباط رکن بودن مدیران بدین معنی است که اقدامات مدیران در چارچوب اختیارات منتسب به شخص حقوقی می‌گردد، ولی بدان معنی نیست که مدیران هر اقدامی، هرچند خارج از محدوده اختیارات، را می‌توانند انجام دهند و در حق شخص حقوقی نافذ است. وقف اموال شخص حقوقی بدلیل تمایز اموال و استقلال شخص حقوقی، مغایرت با اهداف شخص حقوقی انتفاعی، مغایرت با فلسفه وجودی شخص حقوقی و نهایتاً محدود بودن اختیار مدیران به اعمال اداری و قرار گرفتن وقف در شمار اعمال مالکانه ممنوع و غیرممکن است. مضاف بر اینکه اگر قصد قربت در وقف شرط باشد، صدور این قصد از شخص حقوقی با واسطه مدیران مؤثر و معتبر محسوب نمی‌شود. ماده ۵۸۸ قانون تجارت در خصوص صلاحیت های شخص حقوقی منصرف از وقف اموال است و می‌توان نتیجه گرفت که وقف اموال مختص شخص حقیقی است. باید توجه داشت صاحبان سهام شرکت های سهامی و سهم الشرکه شرکتهای غیرسهامی و مؤسسات غیرتجاری انتفاعی می‌توانند سهم یا اموال خود را وقف کنند اما این موضوع به معنای وقف اموال شخص حقوقی نیست.

منابع

الف. فارسی

احمدی سجادی، سید علی (۱۳۸۸). "نظریه نمایندگی در نظام راهبری شرکتی".

فصلنامه حقوق. دوره ۳۹. ۴: ۲۷۶-۲۵۷.

اسکینی، ربیعا و الهام الدین شریفی آل هاشم، مقاله "تحلیل اختیارات مدیران شرکتهای سهامی با توجه به مبان رابطه مدیران با شرکت در نظامهای حقوقی ایران و انگلیس"، مدرس علوم انسانی، دوره ۴، ش ۴، زمستان ۷۹.

اسکینی، ربیعا (۱۳۷۵). حقوق تجارت (شرکتهای تجاری). ج ۲. چاپ اول: نشر سمت. اشتیاق، وحید (۱۳۸۵). "وقف سهام شرکتهای: امکان حقوقی و ضرورت اجتماعی". پژوهش های حقوقی. س پنجم. ۱۰: ۸۵-۱۱۲.

اصغری آقمشهدی، فخرالدین، محمد عیسی تفرشی (تابستان ۸۵) "ماهیت حقوقی رابطه مدیران شرکتهای سهامی با شرکت"، مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان. سال هجدهم. شماره دوم.

اعظمی زنگنه، عبدالحمید (۱۳۵۳). حقوق بازرگانی. تهران: نشر سمت.

امیرمعزی، احمد (۱۳۸۸). نیابت در روابط تجاری و مدنی. تهران: نشر دادگستر.

انصاری، ولی الله (۱۳۷۸). کلیات حقوق اداری. چاپ سوم. تهران: نشر میزان.

بهرامی، محمد (تابستان ۱۳۸۳)، "پژوهشی فقهی - حقوقی در وقف سهام شرکتهای"، وقف میراث جاویدان. س نهم، ش ۳۰. ۱۲: ۱۵۲-۱۴۲.

حائری شاهباغ، سید علی (۱۳۷۶). شرح قانون مدنی. ج ۱. تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.

حسینی پور اردکانی، سید مجتبی (۱۳۸۹). نظام حقوقی حاکم بر مؤسسات و نهادهای عمومی غیردولتی. تهران: نشر جاودانه.

خردمندی، سعید (۱۳۸۲). وکالت در حقوق تجارت و تطبیق آن با فقه. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

رضایی زاده، محمد جواد (۱۳۸۵). حقوق اداری (۱). تهران: نشر میزان.

ستوده تهرانی، حسن (۱۳۷۸). حقوق تجارت. ج ۲. تهران: نشر میزان.

صفایی، سید حسین و مرتضی قاسم زاده (۱۳۸۱). حقوق مدنی (اشخاص و محجورین).

تهران: نشر سمت.

عرفانی، محمود (۱۳۷۸). "مدیریت شرکت سهامی". دانشکده حقوق و علوم سیاسی.

۴: ۲۵-۳۹

عسگری توانی، علی (۱۳۸۳). "ماهیت حقوقی رابطه مدیر با شرکت های تجاری".

دادرسی. س هشتم. ۴۷: ۷۷-۸۲

کاتبی، حسینقلی (۱۳۶۸). حقوق تجارت. چاپ اول. تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش.

کاتوزیان، مهدی (۱۳۸۹)، مقاله "حدود اختیارات ولی قهری نسبت به اموال مولی علیه

<http://www.ghavanin.ir>."

کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۶). حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها). ج. ۲. تهران: انتشارات

به نشر.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸). دوره مقدماتی حقوق مدنی (اموال و مالکیت). تهران: نشر میزان.

موسی زاده، رضا (۱۳۷۴). مبانی حقوق اداری. تهران: نشر شهرآب.

ب) عربی

آل کاشف الغطاء، محمد حسین (۱۳۶۱ق) تحریر المجله. ج. ۵. تهران. مکتبه النجاح.

شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی (۱۴۱۱ق). الخلاف. ج. ۳. قم. مؤسسه

النشر الاسلامی.

علامه حلی، ابی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام

فی معرفه الحلال و الحرام. قم. مؤسسه النشر الاسلامی.

محقق ثانی، شیخ علی بن حسین الکرکی (۱۴۱۰ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد.

ج. ۹. بیروت. مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.

نجفی، شیخ محمد حسن (۱۳۹۷ق). جواهر الکلام. ج. ۲۸. چاپ ششم. تهران. دارالکتب

الاسلامیه.